

به مناسبت سالگرد پایان اشغال افغانستان توسط شوروی
آثار برخی نویسندگان افغان را مرور کرده‌ایم

قصه‌های سرزمین غم



حسام آبنوس

دبیر قفسه کتاب

۲۲۶۶ کیلومتر؛ این فاصله‌ای است که بین تهران تا کابل، پایتخت دو کشور همسایه نوشته‌اند، البته فاصله‌ای که از روی نقشه نیست بلکه از طریق جاده در نظر گرفته می‌شود و برای کسی است که بخواهد با خودرو بین این دو شهر تردد کند، در غیر این صورت فاصله مستقیم بین این دو شهر ۱۶۲۴ کیلومتر است؛ که شاید در فواصلی که بین شهرهای دیگر وجود دارد فاصله زیادی نباشد. برای مثال فاصله تبریز تا زاهدان حدود ۲۰۰۰ کیلومتر است که نشان می‌دهد فاصله زیادی هم با کابل نداریم. بهتر است گفته شود خواهر و برادرانی هستند جدا افتاده از هم که جبر مناسبات تاریخی برآمده از دل سیاست و معادلات غیر فرهنگی این فاصله را بیشتر از آنچه هست نشان می‌دهد و این تصور را ایجاد می‌کند که فاصله بسیار است. در حالی که مناسبات فرهنگی و تاریخی مشترک میان این دو سرزمین به قدری است که می‌توان چشم را روی بسیاری از آنها بست و گفت ما فاصله‌ای نداریم. اگر خوب نگاه کنیم می‌بینیم کشوری مانند افغانستان و مردمانش به خاطر اشتراک‌ها و قرابت‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی می‌توانند پیوندهای خوبی برقرار کنند که در سایه سیاست و حواشی آن کمرنگ شده و حتی رنگ باخته است. همین که این خطوط را شهروندان افغانستانی نیز می‌توانند بخوانند یعنی ما چند مرحله پیش افتاده‌ایم و دغدغه مساله‌ای به اسم زبان نداریم و می‌توانیم بدون حجاب زبان با هم ارتباط برقرار کنیم. زبانی که عامل پیوند دهنده میان این دو نقطه از جغرافیا است و بسیاری از موانع را با همین زبان می‌توان برطرف کرد. در مرور تاریخ افغانستان با فراز و فرودهای بسیاری روبه‌رو می‌شویم که گاهی سبب تعجب خواننده خطوط تاریخ می‌شود. استعمارگران در این کشور و البته کشورهای دیگر منطقه مانند هند و ایران، روز خوش برای مردمانش باقی نگذاشته‌اند. یک روز انگلستان و کمپانی هند شرقی و فردا شوروی و پس فردا آمریکا و رفقای ناتویش! هر روز یک گوشه را کشیده و چیزی را اعلام کرده‌اند تا آب خوش از گلو این مردم پایین نرود. یک روز به اختلاف‌های قومی دامن می‌زنند تا امنیت خود را در هند تامین کنند، روز بعد به بهانه کاهش نفوذ انگلستان به خاک این کشور حمله می‌شود و فردا روز به بهانه مبارزه با تروریسم به این کشور لشکرکشی می‌کنند. در واقع سود شرق و غرب در پی ثباتی این کشور است و خوب هم توانسته‌اند از این آب گل آلود ماهی بگیرند. تاریخ این سرزمین تاریخ رنج است، تاریخی که از آن بوی خون به مشام می‌رسد و روزی نیست که در این کشور انفجاری صورت نگیرد و افراد بی‌گناهی خون‌شان به زمین ریخته نشود. «جان پدر کجاستی؟»، عبارت مشهوری که پس از حمله انتحاری به دانشگاه کابل در شبکه‌های اجتماعی بسیار چرخید و واکنش‌های بسیاری را با خود به همراه آورد. عبارتی که روی تلفن همراه یکی از دانشجویان کشته شده در آن حمله از زبان پدرش که نگران او بوده نقش بسته بود.

۱۵ فوریه ۱۹۸۹ تاریخ است که در آن روز، نیروهای اشغالگر اتحاد جماهیر شوروی خاک این کشور را ترک کردند تا زمین را برای اشغالگران بعدی خالی کرده باشند. روزی که ۱۰ سال اشغال پایان یافت تا شاید مردمان این کشور روز خوش ببینند ولی در عمل این اتفاق نیفتاد. به مناسبت این روز سراغ آثاری از ادبیات افغانستان رفته‌ایم تا تصویری از این کشور و مردمانش را در آینه ادبیات به تماشا بنشینیم. «سرزمین من» که از جای روزگار خسته است ولی همچون کوه بازخم‌های بسیار از تیشه دشمنان، مقاوم ایستاده است؛ سرزمین غم!

نیم قرن کابل

محمد حسین جعفریان نقل می‌کند، من در خصوصی خدمت ایشان رسیدم که مفصل رد و بدل شد. در یکی از دیدارهای نیمه‌رمضان حیات آمدم، رهبر انقلاب نیز وارد محمد کاظم کاظمی چند قدمی بردند و هستند. گفتند: به سراغ چند تا دیگر از من گرفتند و گفت خیلی در دنیا سر و من به خاطر شغلی موضوعات افغانستان بلافاصله گفتم: اح نخیر، من آن کتاب است؟ بعد آقا فرمود دیگری آن کتاب را گفتم: عجیب است که ایشان در خاطر ن

قصه بی خبری ...

محمد حسین محمدی را نمی‌توان با یک کتاب معرفی کرد. حتی نمی‌کرد. او را با مجموعه داستان «انجیرهای سرخ مزار» معرفی کنیم یا با رمان با عنوان «ناشاد» منتشر شده است)، او را با «پایان روز» بشناسیم سروده است. در مجموع معرفی این نویسنده افغان کار راحتی نیست نویسنده در کنار دیگر آثاری که بالاتر اشاره کردیم تصویر بهتری را در موقعیتی که برج‌های دوقلو منهدم شدند، نشان می‌دهد. ق پیرمرد ۷۰ و چندساله داستان (سید میرک شاه آغا) برای تهیه باتری رادیوی خود را روشن کند و هم بی‌خبر نماند و دوروز بی‌خبری را جبران روایتی بر مبنای سفر است، سفری ولو کوتاه برای پیرمرد و خواننده تحت سلطه طالبان روبه‌رو شویم. داستان با جزئیاتی به اندازه را که هرکدام در جای خود اثر دارد و با وجود این‌که دوربین روی دوش و در ظاهر کم‌سرعت حرکت می‌کند ولی ریتم خوبی دارد و خواننده کم‌حجم بودن این کتاب مزیت دیگری است برای این اثر تا هر خواننده افغانستان زندگی کند. این رمان داستان، بی‌خبری است بی‌خبری مردم در جای دیگر گرفته می‌شود.

روزنه امید

شاید هرکدام از شما آثار بسیاری از نویسنده‌های غیرایرانی، مثل نویسنده‌های روسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، آمریکایی، ژاپنی، ترک و حتی عرب‌زبان را خوانده باشید؛ اما احتمالاً اگر پرسیده شود «آیا اثری از یک نویسنده افغانستانی که اتفاقاً آثارشان به زبان فارسی نوشته می‌شود و نیازی به ترجمه هم ندارد، خوانده‌ایم؟ پاسخ‌مان منفی باشد! و این یعنی با وجود فاصله کم جغرافیایی و حتی از آن کمتر، فاصله ناچیز فرهنگی، کمتر از حال و روز تولیدات فرهنگی یکدیگر باخبر هستیم و اغلب تصویری مخدوش از یکدیگر در ذهن داریم؛ تصویری که ساخته جهل و ناآگاهی است و البته ممکن است بخشی از آن هم ناشی از کم‌کاری اهل فرهنگ باشد. به هر روی با وجود این مشکلات آثار متنوعی به واسطه ناشران مختلف این روزها در کشور ما وجود دارد. احمد مدقق، نویسنده اهل افغانستان، یکی از کسانی است که در این عرصه دست به نوشتن زده و رمانی را با عنوان «آوازهای روسی» نوشته تا راوی برشی از اتفاقات کشورش باشد. کتاب در بازه انقلاب اسلامی مردم افغانستان علیه حکومت چپ‌گرایی مورد حمایت و تایید شوروی روی می‌دهد. اتفاقات رمان و فضا سازی هر خواننده‌ای را مسحور می‌کند. این آن چیزی است که آوازهای روسی با خود به ارمغان می‌آورد. رمانی عاشقانه در بستر تاریخ که گذشته‌ها را در دل قصه به قدر ضرورت برای مخاطب بازگو می‌کند و او را با فضاها و تصاویر تنها می‌گذارد. این رمان تجربه‌ای متفاوت از ادبیات افغانستان است؛ تجربه‌ای که در آن خواننده از ورای سیاهی روزنه‌های امید می‌بیند.

